



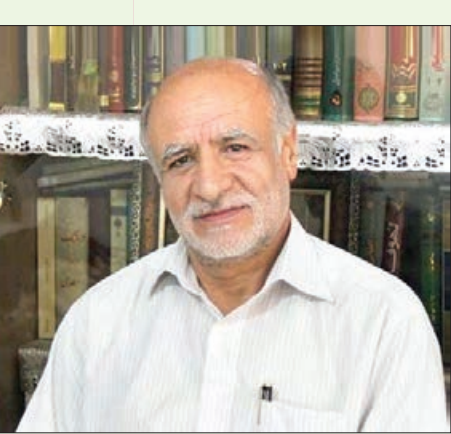
# زوایایی پنهان از خاطرات عضو تیم پزشکی امام (ره)

وقتی امام در سی‌سی‌یو بودند اعلام وضعیت قرمز شد، آقا خیلی آرام گفتند چرا چرا خاموش کنید، ما قلب مان به‌خاطر موشک باران می‌تپید اما من که قلب امام را با مانی‌تور کنترل می‌کردم، دیدم درهای تغییر پیدا کرده و این خیلی عجیب بود. ۲۹ سال از رحلت امام اُمت می‌گذرد. امامی که با رفتش گویی تکه‌ای از جان ونفس تک‌تک امتش را با خود به آسمان هابرد. از همین‌رو مردم در سوگش این چنین میبوهت و پریشان بودند. امامی که در تنگناها و بلایای سال‌های سخت انقلاب و جنگ با مردمش همراه و سهیم بود. پدر امت بود و فقدان پدر سخت است...

۲۹ سال از رحلت امام می‌گذرد و این فاصله و بُعد زمانی نزدیک به ۴ دهه، راه را برای تحریف راه‌و رأی و نظر امام هموار می‌کند و تحریف درباره شخصیت بزرگی چون روح‌ا... الموسوی خمینی امری جدی است: «آیا شخصیت‌ها را هم می‌شود تحریف کرد؟ بله. تحریف شخصیت‌ها به این است که اگر کان اصلی شخصیت آن انسان بزرگ، با مجهول بماند، یا غلط معنا شود، یا به‌صورت انحرافی و سطحی معنا شود؛ همه این‌ها بر می‌گردد به تحریف شخصیت. شخصیتی که الگوست، امام و پیشواست، رفتار او و رفتار او برای نسل‌های بعد از خود او را هنما و رهنمود است، اگر تحریف‌شده زبان بزرگی به وجود خواهد آمد. امام را نباید به‌عنوان صرف‌فایک شخصیت محترم تاریخی مورد توجّه قرار داد؛ بعضی این جور می‌خواهند.»

– بیانات در مراسم بیست و ششمین سالگرد رحلت امام خمینی، ۱۳/۴/۹۴

«مجید جوادی نسب»، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی بقیه...، متخصص مراقبت‌های ویژه و عضو تیم پزشکی امام خمینی (ره) که روزها شب‌های فراوانی‌ا در جماران سبری کرده‌است. به گزارش فارس او راوی حقایق از سبک زندگی مردمی به نام «آقا روح... خمینی» است.



ناگهان صدای شان را شنیدیم. مرا با لحنی بسیار زیبا صدا کردند... لباس سفید پوشید و بودند. دیدنی ترین تصویری که می‌شد دید و صدایی که می‌شد شنید، هنوز این صدا، در قلبم هست...

#### سیستم فرستنده ضربان قلب

سال ۶۵ که امام دوماه در بیمارستان بستری شدند. مجبور شدیم دستگاه فرستنده‌ای برای کنترل ریتم قلب امام در داخل جیب لباس ایشان قرار بدهیم. در تمام اوقات از طریق سیستم فرستنده نوار قلبشان کنترل می‌شد. بعد از دوماه اول

بیماری ایشان، ساختمانی بود که امام در طبقه پایین سکونت داشتند و ما در طبقه بالا مراقبت‌های دقیق‌تر و مناسب را انجام می‌دادیم. در تمام محیط خانه هم رنگ اخباری کار گذاشته بودند که امام بااطر افیان در صورت مشاهده هر گونه ناراحتی آن را فشار بدهند و با اعلام رنگ، تیم پزشکی سریع خودش حضور می‌یافت. در این میان یک بار بود که یک‌ماه به صورت شبانه‌روزی مراقب امام بودیم و از جماران بیرون نیامدیم.

بلند گفتند: «سلام علیکم‌ورحمة...»

به جماران که رسیدم، امام را بستری کرده بودند. سریع رویوش پوشیدم. با احتیاط خودم را آماده کردم. حس عجیبی داشتم. آن قدر شگفت زده بودم که صدایم در گلویم نمی‌پیچید. آرام سلام دادم. امام دراز کشیده بودند روی تخت. سلام کردم در قهقهه سمت دستگاه. من یواش سلام کردم و ایشان بلند گفتند: «سلام علیکم‌ورحمة...». جواب سلام را با صدای بلند می‌دادند. آن چنان جواب دادند که من شرمندۀ شدم و خجالت زده دستگاه داخل اتاق را و ارس‌ی کردم سریع بیرون آمدم. دیدن امام در آن لحظه و شیرینی سلام ایشان را نمی‌شود توصیف کرد. این یک ویژگی ایشان بود که به تمام جوانب و اطراف خود دقت می‌کرد. زمانی که در اتاق نبودند ما اتاق را نظافت و آماده می‌کردیم. ایشان آن قدر به اطراف خود دقت نظر داشتند که اگر شما یک وسیله‌ای را جا به‌جا می‌کردی متوجه می‌شدند. یک بار بعد از نظافت اتاق، وسایل جا به‌جا شدند. وقتی ایشان به اتاق برگشتند، گفتند چرا وسایل‌روی میز جا به‌جا شده. تان موقع نمی‌دانستم روی میز ایشان هر چیزی جای مشخصی داشت. ادکلن‌شان، کتاب‌ها و دیگر وسایل همه جای مشخصی داشتند. این شد که ما همیشه بعد از ترک امام از اتاق سی‌سی‌یو تصمیم گرفتیم تا از فضای اتاق و جای وسایل عکاسی کنیم. چنان که بعد از هر بار نظافت، مطابق عکس‌های مان، وسایل را چینیتم.

#### دو ساعت قبل از نماز صبح بیدار می‌شدند

قدم‌زدن، مطالعه کردن، گوش دادن به اخبار، دعا خواندن، ملاقات‌ها، خواب قیلوله و... همه این‌ها وقت مشخصی داشت. شاه‌زدن، ادکلن‌زدن و مرتب کردن محاسن سر ساعت انجام می‌شد. وقت‌شان تغییر نمی‌کرد. جمعه‌ها اول می‌رفتند حمام. ساعت ۸:۵ دستگاه فرستنده جدا می‌شد ۹:۵۵. این کار همیشه اس ساعت انجام‌شد. ملاقات‌ها هم راس ساعت انجام می‌شد. صبح‌ها از دو ساعت قبل از نماز بیدار می‌شدند و مشغول عبادت بودند. این‌ها یک سیستم برنامه‌ریزی دقیق برای همه‌ما ایجاد کرده بود.

#### یک بار قرآن را زیر مفتاح گذاشتم...

یک بار در باره قرآن و مفتاح اشتباه کردم. قرآن را زیر مفتاح گذاشتم. ایشان با لحن مهربانی گفتند: «هیچ وقت قرآن را زیر مفتاح نگذارید و روی قرآن هیچ چیزی را قرار ندهید.» ایشان برای قرآن خیلی احترام قائل بودند. تکیه کلام‌شان این بود: «سلامت باشید». این را با حالت خاصی می‌گفتند که متوجه می‌شدی مورد تشکر قرار گرفته‌ای. هر کاری برای ایشان انجام می‌دادیم می‌گفتند: «سلامت باشید». یک‌روز صبح داشتم می‌رفتم بیرون و ایشان در حیاط قدم می‌زدند. من آمدم سلام کنم و از حیاط بیرون بیایم که ناگهان ایشان جلوی من ایستادند. گفتند این درختی که همه اش سبز است، اسمش چیست؟ من اول سوال ایشان را متوجه نشدم. فکر کردم می‌گویند درخت همیشه‌سبز. این بود که عرض کردم: «آقا چون درخت کاج است، «ایشان عصبان‌ی را بلند کردند و آن‌ روز تر را نشانم دادند و گفتند «اون درخت را می‌گم.» درختی که سر تا پا سبز بود. من اسمش را نمی‌دانستم. این بود که

گفتم: «آقا این درختی است که شهرداری کنار خیابان‌ها می‌کارد.» امام لبخندی زدند و گفتند: «سلامت باشید و رفتند.» روز بعد من آمدم از یک نفر پرسیدم و فهمیدم اسمش اقا قیاست. بعد با فاصله کمتر از ۴۸ ساعت آمدم که در حیاط سر زمان مقرر امام داشتند قدم می‌زدند. سلام کردم و رفتم بالا. به بچه‌ها گفتم دیروز امام از من سوالی کرده که جوابش را بلد نبودم و رفته‌ام و پر سیده‌ام. اما خجالت می‌کشم الان بروم به ایشان بگویم. بچه‌ها مرا تشویق کردند که حتما برو و به ایشان جوابش را بده. باز برگشتم به حیاط و سلام کردم. وقتی سلام کردم ایشان ایستادند. گفتم: «آقا جان من رفتم اسم آن درخت را پرسیدم. اسمش اقا قیاست.» ایشان با کمال مهربانی و نگاه آرامش بخشی، ضمن تشکر از من در یک جمله پاسخ دادند و فرمودند: «گفتند اقا قیاست. سلامت باشید.» یعنی از فرد دیگری پرسیده بودند و جوابش را یافته بودند اما چنان صمیمانه و مهربان جوابم را دادند که فهمیدم امام در پیدا کردن پاسخ سوالات‌شان چقدر دقیق هستند.



دختر خانم‌ها از ایشان پرسیدند آقا ما چند تا فاطمه داریم و هر کدام را صدا می‌کنیم همه جواب می‌دهند. حالا چه کنیم؟ امام به شوخی جواب داد: "خب یکی را فاطمی صدا کنید و یکی را فوئی" که همه خندیدند

#### در جمع خانواده صحبت سیاسی نمی‌کردند

در ساتی که خانواده برای دیدار می‌آمدند، این قدر جمشان گرم بود که آدم احساس نمی‌کرد حالا این بزرگ مرد، هر یک مملکت است. گپ و گفت‌های‌شان با اعضای خانواده معروف بود. با همه خانواده سرو کله می‌زدند. سیاسی صحبت نمی‌کردند. با خانواده مزاح می‌کردند. بگو و بخندی در اتاق بود که حتی احساس نمی‌کردی امام بستری و بیمار هستند. با بعضی، از جوانی‌شان حرف می‌زدند. برای برخی از حال‌شان می‌گفتند. با بچه‌ها بگو و بخند می‌کردند. یاد هست پس از تولد علی، او را آوردند که امام در گوشش اذان بخوانند. گفتند مراقب باشید که سرش به جایی نخورد. گاهی علی بدها که بزرگ‌تر شده بود می‌آمد در بیمارستان با امام بازی می‌کرد. گوش‌ی پزشکی را می‌گرفت و دکتر امام می‌شد و با ایشان شوخی می‌کرد. می‌دانید حضرت امام برای نام گذاری دختر، فقط نام فاطمه و زهرا را می‌پذیرفتند. در خانواده خودشان هم چند تا فاطمه بود. یک بار در یکی‌ا ملاقات‌ها که اعضای خانواده جمع بودند دختر خانم‌ها

از ایشان پرسیدند آقا ما چند تا فاطمه داریم و هر کدام را صدا می‌کنیم همه جواب می‌دهند. حالا چه کنیم؟ امام به شوخی جواب داد: "خب یکی را فاطمی صدا کنید و یکی را فوئی" که همه خندیدند.

#### وقتی امام راحت شدند

می‌گفتند استفاده بی‌مورد برق، مورد ضمان است. حرام می‌دانستند. هیچ وقت ندیدم که چند چراغ خانه را با هم روشن کنند. به هر جا وارد می‌شدند برق آن‌جا روشن می‌کردند و هر وقت خارج می‌شدند، خاموش می‌کردند. مثلاً حتی در راه‌رو هم وقتی می‌خواستند حرکت کنند، یک چراغ روشن می‌کردند و حرکت می‌کردند. وقتی داخل اتاق نشسته بودند، اگر می‌خواستند بروند دست شویی چراغ اتاق را خاموش می‌کردند. با وسواس و دقت نظر این مسئله را رعایت می‌کردند. می‌خواستند بروند برای ملاقات عمومی، قبل از رفتن تاکید می‌کردند چراغ خاموش کنید. یک بار بعد از ملاقات که پرسیدند، دیدند چراغ‌های متعددی روشن است. ناراحت شدند، اعتراض کردند و گفتند وقتی کسی در اتاق نیست، این همه چراغ، چرا روشن است؟

#### آموزش تنظیم امواج را دیو

یک بار ایشان داشتند استراحت می‌کردند که مرا صدا زدند و رادیو را خواستند. یک رادیو بود که هفت تا موج داشت. گفتند این را روشن کن. من کار با آن رادیو را بلد نبودم و خواستم بیرون بروم و از همکاران ببرسم. ایشان با لحنی مهربانانه گفتند: «کجا؟» نه به حالت دستوری، بلکه خیلی صمیمی گفتند: کجا می‌ری؟ رادیو در دستم بود که اول اشاره به ولوم دستگاه کردند که روی کجا تنظیمش کنم. بعد اشاره به موج رادیو کردند و گفتند: «بیارین بیارین تا این‌جا.» با همین لحن. بعد این دکه سبز رنگ را فشار بدهید. وقتی دکه را زدم گفتند لطفا بگذارید روی میز. جالب این بود که با وجود فاصله‌شان، موج را دقیقاً به من گفتند. چنان دقیق موج را نشان دادند که وقتی رادیو روشن شد صدا صاف و بی‌خش بود. این دقت امام برام خیلی شگفت‌انگیز بود. ایشان کاملاً به صدا‌های رادیو‌ها آشنا بودند. هنوز رادیو را باز نکردم، می‌توانستند از روی صدا تشخیص بدهند که کدام رادیو را گرفته‌اند. یک بار یکی از بچه‌ها رادیو را بیرون آورد و سریع وارد اتاق شد تا به آقا بدهد. همین که وارد شد و رادیو را روشن کرد، امام تا صدای رادیو را شنیدند گفتند رادیو عراق است ببرید بیرون. هر گز به رادیو عراق گوش نمی‌کردند چون مدام فحاشی می‌کرد. حرف در ست و حسابی برای شنیدن نداشت. اما رادیو بی‌بی‌سی را همیشه سر ساعت و مرتب گوش می‌دادند. رادیوهای بیگانه را ۶ صبح گوش می‌دادند. امام همیشه ۵ تا ۱۰ دقیقه اخبار ساعت‌های مختلف



را گوش می‌کردند. برخی مواقع می‌دیدم که زمان خواندن روزنامه یا شنیدن رادیو و دیدن تلویزیون، یادداشت‌هایی بر می‌داشتند.

#### شهادت می‌دهی که این خون نیست؟

اولا این که برای ورود به داخل اتاق، یک آویزی قرار داده بودند که وقتی در باز می‌شد صدا می‌داد و همه متوجه می‌شدند کسی وارد شده. یک قاعده و رمزی را هم گذاشته بودند که هر کس وارد می‌شد می‌گفت یا... و امام پاسخ می‌داد بسم... تا فرد حق ورود به اتاق را پیدا می‌کرد. وقتی ما داخل اتاق بودیم و خانم ها وارد می‌شدند امام سریع به خانه‌ها اعلام می‌کردند یا... که یعنی ما حرم داخل هست تا آن‌ها مراعات کنند. با وجودی که

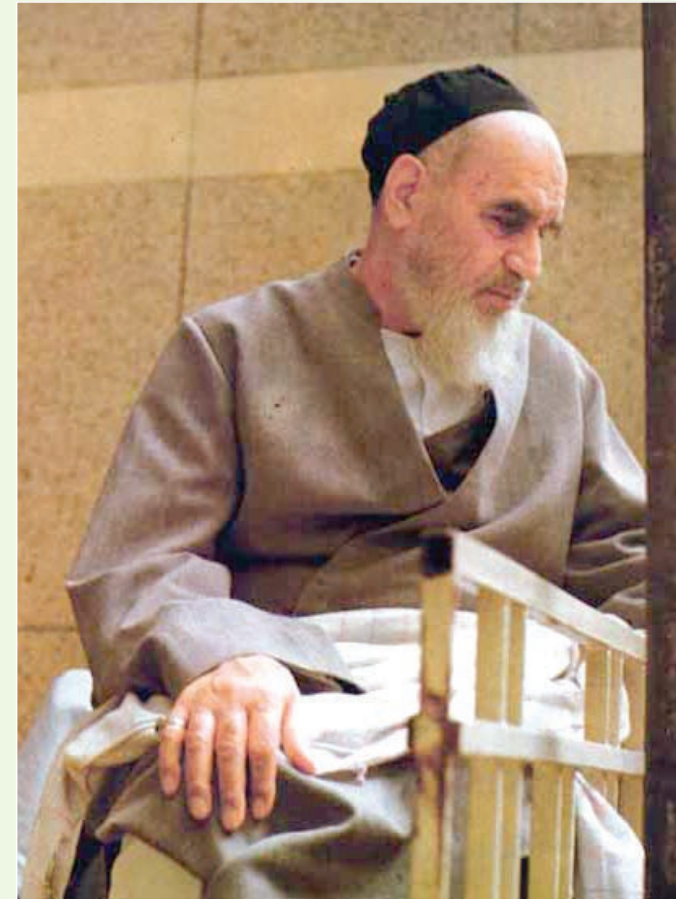
اعضای خانواده را دیده بودیم و گاهی به عنوان مریض مراجعه می‌کردند ولی امام این احتیاط‌ها و دقت نظر را در برخورد محرم و نامحرم داشتند. یک بار روی بازوی‌شان یک پنبه الکل گذاشته بودم که جای تزریق یک سوند قلبی بود. بعد که پنبه را برداشتم، جای آن قرمز شده بود. البته خون نبود. فقط رنگش قرمز بود. به اندازه یک نصف عدس فرض کنید. می‌خواستند وضو بگیرند. سوال کردند: «این خونه؟» گفتم: «نه آقا جان، این خون نیست.» باز گفتند: «شهادت می‌دهی که این خون نیست؟» گفتم: بله آقا. برای من جالب بود که ایشان به عنوان یک مجتهد، از یک متخصص شهادت گرفتند.

#### این همه سبزی برای کیست؟

امام مراقب بودند از این که خوردنی‌ای هر چیز اضافه‌ای وارد خانه نشود. آقای رضا فراهانی که خرید‌ها را انجام می‌داد، یک بار سبزی خوردن خریده بود. امام در حیاط ایشان را دید و پرسید و گفتند: «این همه سبزی برای کیست؟» حاجی فراهانی گفته بود برای خانه خریده‌ام. امام مقداری از سبزی را جدا کردند و گفتند: «ما به این همه سبزی نیاز نداریم.» همین مقدار کافی است بقیه را به آقایان دفتر بدهید.

#### اعلام وضعیت قرمز شد

وقتی که ایشان در سی‌سی‌یو بودند و پدافند شروع به کار کرد، اعلام وضعیت قرمز شد. می‌دانید که جماران هم یکی از نقاط



حساس بود. البته ایشان هیچ وقت نپذیرفت که به پناگاه‌های که در آن نزدیکی درست کرده بودند برود. آقا خیلی آرام گفتند که چراغ را خاموش کنید. یعنی یک رفتار عقلانی و منطقی و کرد به تنبیدن از بمباران و موشک باران. من که قلب امام را با مانی‌تور کنترل می‌کردم، دیدم ذره‌ای تغییر پیدا کرده. خیلی عجیب بود. طبیعتاً در آن وضعیت باید دچار تغییر می‌شد. ضربان قلب ما می‌زد اما قلب امام انگار که آرام‌تر از قبل باشد مشغول کار خودش بود. انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده است.

#### هنوز این صدا در قلبم هست

یک روز کار همه ما در اتاق سی‌سی‌یو تمام شده بود. همه داشتیم از اتاق بیرون می‌رفتیم. من آخرین نفری بودم که خواستم از اتاق بیرون بروم که ناگهان صدای‌شان را شنیدم. مرا با لحنی بسیار زیبا صدا کردند. کلام‌شان این بود: "نگاه کن" این گونه صدا زدند. بعد نکاتی را فرمودند که به دفتر منتقل کنم. کلام‌شان خیلی صمیمی و دوستانه بود. من تمام جانم لرزید و تا مدت‌ها این کلام در من حالت شغف ایجاد کرده بود. سریع برگشتم فقط نگاه کردم. یک سیمای نورانی که یک دست لباس سفید پوشیده بودند و رویشان هم یک لحاف سفید بود. دیدنی ترین تصویری که می‌شد دید و صدایی که می‌شد شنید. هنوز این صدا، در قلبم هست.

مرکز آموزش تخصصی رسانه

# برای ورود به بازار کار چگونه راه خود را کوتاه کنیم؟

**دوره‌های آموزشی کاربردی به‌صورت فشرده با اعطای مدرک معتبر**

- عکاسی
- گرافیک
- فیلم و تیزر
- روزنامه‌نگاری
- نرم افزار

برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه سازمان‌ها و ارگان‌ها

برای اطلاع از دوره‌ها و ثبت نام:

۰۵۱ ۳۷۰۰۹۲۲۵-۲۱

www.edu-kh.ir

www.t.me/edukh

بلوار سازمان آب - شهید صادقی ۱۸ - پلاک ۲۵